



مبانی شناخت‌شناسی از دیدگاه کارل ریموند پوپر

جلال حاجی زاده

مهمترین مبانی و آموزه‌های برکشیده از پیکره فلسفه علم کارل ریموند پوپر در اصول و موازین معرفت‌شناسی و روش شناختی او بازتاب یافته است. از این حیث، تعدادی از برجسته‌ترین اصول و مبانی وی در سرفصل شناخت‌شناسی و روشی‌اش، به منظور نشان دادن اهمیت و شناخت آن مباحث در نوشتار حاضر تشریح و مورد مطالعه قرار داده می‌شود.

سه نگرش عمده پیرامون شناخت

مسئله شناخت همواره یکی از دغدغه‌های کهن بشری به شمار رفته است. اینکه اساساً شناخت چیست و معرفت به امور چگونه حاصل می‌آید؟ افلاطون با تکنیک دیالوگ از جانب سقراط در پی پاسخ به سؤالات مذکور می‌باشد. دیالوگ با تعریف معرفت به عنوان ادراک حسی در ثنای تتوس افلاطون آغاز می‌شود. با این وصف منظور وی نه ادراک از طریق حواس بلکه ادراک بیواسطه و مستقیم است.

گادامر بر آن است که نکته حساس و مهم نزد سقراط این است که ادراک برخورد چشم با آنچه وجود دارد نیست، بلکه چشم در موقع دیدن فقط ابزاری برای نفس است. البته دیدن به توسط چشم به انجام می‌رسد، ولی چشم نیست که می‌بیند. با این وجود در دومین پاسخ به مسئله ماهیت معرفت گفته می‌شود که شناخت همان *doxa* یا ظن و گمان است (گادامر، 1386: 82).

پاسخ سوم سقراط در ثنای تتوس افلاطون این است: معرفت، ظن یا گمان است همراه با *logos* یعنی گمان عقلانی شده؛ در واقع معرفت را باید *logos* بدانیم. ولی این تعریف به هیچ وجه رضایت بخش نیست، و انمود می‌شود که عقل چیزی اضافی است، چیزی که صرفاً به آن گمان افزوده می‌شود، در حالی که گمان از پیش وجود داشته و فقط به تحقق و تأیید می‌رسد (گادامر، 1386: 85). مطابق خوانش پوپر، معرفت گمانی است که به رغم آزمونهایی سخت هنوز ابطال نشده است. در همین راستا پوپر با مد نظر قرار دادن رویکرد معرفت‌شناسی خود می‌کوشد که سه نگرش عمده در خصوص شناخت انسان را توضیح دهد. او بر آن است که در خصوص معرفت بشری دو نگرش جدی وجود دارد، که با عقل‌گرایی انتقادی، نگرش دیگری ظهور می‌یابد که خاص خودپوپر است.

نخستین نگرش، عبارت از آن چیزی است که پوپر به آن لقب ذات‌گرایی (Essentialism) داده است و سه آموزه را در آن برجسته می‌سازد:

- 1- هدف دانشمند یافتن نظریه یا توصیفی صحیح درباره جهان است.
- 2- دانشمند میتواند در حصول این مسأله که بالأخره حقایق چنین نظریه‌هایی را در آن سوی هر شک معقول به اثبات برساند، موفقیت کسب نماید.

1- بهترین و در واقع علمی‌ترین نظریه‌ها توصیف‌کننده "ذاتی" (Essential-) یا "ماهیت‌های ذاتی" اشیاء هستند.

آموزه سوم در نسبت با آموزه دوم، همان مفهومی است که پوپر آن را ذات‌گرایی نامیده است. ذات‌گرایی، جهان متعارف را همچون ظواهری می‌نگرد و می‌خواهد در ماورای آن جهان واقعی را اکتشاف کند. پوپر نگرش ذات‌گرایی را از آن جهت نفی می‌کند که معتقد است، پی بردن به ذات و ماهیت اشیاء به گونه‌ای که به توضیح‌نهایی بیانجامد، امکان‌پذیر نیست. به عبارتی، مخالف با ذات و ماهیت اشیاء نبوده، بلکه تنها در ابطال گزاره "آموزه هدف علم عبارت از توضیح‌نهایی بودن"، می‌کوشد.

دومین نگرش افزاری‌گری است؛ تفکری که معتقد است نظریه‌ها، فرضیاتی ابزاری برای توضیحات هستند. آنچه ممکن است همچون روش معرفت‌نظری جلوه‌گر شود، تنها پیدا شدن بهبودی در افزارهاست. نظریه‌های علمی و محض چیزی جز قواعد محاسبه (یا قواعد استنتاجی) و کاربردی نمی‌تواند باشد. چنین رویکردی مورد تأیید پراگماتیست‌ها بوده و منادیان عقلانیت ابزاری نیز بر آن صحه می‌نهند.

از دید پوپر، آخرین توضیح (نهایی و یقینی) وجود ندارد، چرا که بر اساس خوانش وی، اعتقاد به ذات (خواه راست و خواه دروغ) مانع جدی و خطرناکی در رشد معرفت و اندیشه بشری به وجود می‌آورد و از طرح

مسائل تازه و سودمند جلوگیری می‌کند (پوپر، 1368: 130). از طرفی، ابزاری انگاشتن نظریه‌ها مورد تأیید پوپر نمی‌باشد. چرا که به نظر او شناخت بیشتر و موثق‌تر مستلزم گذار انتقادی از مسائل قدیم به ساحت مسائل جدید تر است.

پوپر با صراحت اعلام می‌دارد که هیچ ضرورتی برای پذیرفتن یکی از آن‌دو نگرش وجود ندارد، بدان جهت که یک نگرش سوم هم هست. نگرش حدس، حقیقت و واقعیت، همان بینش سومی است که اساس کار پوپر است؛ اینکه نظریه‌ها حدسی هستند که قابل ابطال اند نه قابل اثبات (پوپر، 1368: 133-134). از این حیث تلاش می‌شود تا در سرفصل بعدی به اختصار نگرش سوم مورد تبیین و ارزیابی بیشتر قرار گیرد.

حدس، واقعیت: ایستار تقرب به حقیقت

رابطه میان حدسها، واقعیت و حقایق و نیز تمایز و تفکیک این سه مضمون از همدیگر در اندیشه‌های پوپر حاوی نکات خاصی است. وی به صراحت معتقد است که بنیاد تمامی معارف بشری حدسهایی هستند که قابل آزمون و در نتیجه خطا پذیرند. از این رو همه معرفت‌ها غیر یقینی‌اند. از یک سو پوپر مفهوم حقیقت را از یقین جدا می‌سازد و از سوی دیگر حقیقت را قابل احصا می‌داند. این در حالی است که، کسب معرفت یقینی را منتفی دانسته، و امکان تقرب به حقیقت را امری واقعی می‌انگارد.

مطابق بن‌مایه‌های فلسفی افلاطون، معرفت، به چیزی است که هست؛ و از طرفی هر سطحی از شناخت نیازمند سطحی متناظر در واقعیت در مقام موضوع شناخت است (پاپاسل، 1387: 199). ارسطو معرفت را برآمده از رخنه به ماهیت اشیا می‌داند. در واقع شناخت ماهوی اشیا پایه‌اصیل دستیابی به معرفت است. در این راستا پوپر نگره نوینی را ارائه می‌دهد.

به اعتقاد پوپر کل معرفت علمی، فرضی (Hypothetical) یا حدسی (Conjectural) است (پوپر، 1368: 195). منشاء و خواستگاه شناخت و طرح سؤالاتی در آن زمینه سرنوشتی مابعدالطبیعی می‌یابد. چرا که هیچ منشاء پاک و عالی وجود ندارد. کسنوفانس (1) میدانست که شناخت ما کاری حدسی و اعتقادی است، بیش از آنکه معرفت (اپیستمه) باشد، رأی است. اشعار وی بیانگر چنین نگرشی است:

خدایان از آغاز، همه چیز را بر ما آشکار نمی‌کنند.
بلکه در طول زمان و از طریق جستجو،
میتوانیم چیزها را بهتر بشناسیم.

و اما نوعی حقیقت است که هیچ کس آن را دریافته،

و هرگز در نخواهد یافت نه از خدایان،

و نیز نه از هر چیز که از آن سخن می‌گوییم...

چه، همه چیز جز تار و پود حدسها چیزی نیست (پوپر، 1368: 32).

پوپر به روایت از کسنوفانس (Xenophanes) می‌نویسد «و اما از حقیقت یقینی، هیچ کسی را آگاهی نیست، و کسی آن را نمی‌داند؛ چه همه چیز تنها بافته‌ای از حدسهاست» (پوپر، 1372: 47).

پوپر معتقد به خوانشی کلاسیک از «حقیقت و صدق» است که بنا بر آن حقیقت عبارت است از توافق با واقعیت‌های چیزی است که اظهار شده است. وی یکی از خصوصیات علم قدیم و جدید را، برداشت انتقادی خود از نظریه‌ها، از این دیدگاه که حقتد یا باطل، می‌داند.

پوپر درجایی مقصود خود از واقع‌گرایی، که آن را «واقع‌گرایی انتقادی» توصیف می‌کند چنین بیان می‌دارد:

این جهان جهان تایید صدق نیست، بلکه ابطال باطل است. اما هم جهان وجود دارد و هم صدق؛ فقط قطعیتی نه درباره جهان و نه درباره صدق، وجود ندارد (پوپر، 1374: 49). به این لحاظ، پوپر نظریه تقرب به حقیقت را مطرح می‌سازد. وی به صراحت می‌گوید که ابطال ناپذیری یک فرضیه به سود آن فرضیه نیست، به این مسأله نه یک فضیلت بلکه دقیقاً یک رذیلت است. چرا که ماهیتی متافیزیکی می‌یابد (پوپر، 1372: 110). پوپر به فراست این سوئیة متافیزیکی عقلانی را دریافته است. پیرامون این مقوله در قسمت‌های بعدی، توضیحات لازم ارائه خواهد شد. به هر جهت، شناخت منتج به حصول حقیقت مطلق منتفی است. مطابق استدلال پوپر «یقین مطلق وجود ندارد. هرچند دلیل کافی برای اغلب هدف‌های علمی در دسترس است (پوپر، 1372: 40). وی می‌افزاید، هیچ ملاکی نیز برای رسیدن به حقیقت و یقین مطلق در دسترس نیست (پوپر، 1380 الف: 1279). با این وصف رشد و افزایش شناخت و تقرب به حقیقت امکان

پذیر است. پوپر اظهار می‌دارد: «حقیقت این است که همه ممکن است خطا کنیم و ملاکی برای صدق وجود ندارد که از خطا مصونمان بدارد. ولی از این حقیقت نمی‌توان نتیجه گرفت که انتخاب بین نظریه‌های مختلف امری دلخواه است که عقل در آن مداخله ندارد و یادگرفتن و نزدیک شدن به راستی بیرون از توان ماست و افزایش دانش ممکن نیست» (پوپر، 1380 الف: 1282-1281). تنها یک عنصر عقلانیت در تلاش‌های ما برای شناختن جهان وجود دارد؛ و آن عبارت از آزمایش انتقادی نظریه‌های ما (به قصد ابطال) است. وی می‌نویسد اگر از من بپرسند که "از کجا می‌دانی؟"، پاسخ من این خواهد بود که "نمی‌دانم"، تنها حدس را پیشنهاد می‌کنم (پوپر، 1380 الف: 1368 : 187). حقیقت عینی، مطابق رهیافت تارسکی، تناظر با واقعیت است. حقیقت (یا صدق) یک اظهار صادق است اگر با امور واقع مطابقت یا موافقت داشته باشد. پوپر در حدسیات و ردیات بر پایه نظریه تارسکی، تقریب به حقیقت را مستدل تر ساخته است و مضمون صدقی (truth content) و مضمون کذب (falsity content) تارسکی را بکار می‌گیرد؛ و گزاره خود را بدین شکل بیان می‌کند: گزاره ی «الف» از گزاره «ب» به صدق نزدیک تر است، به این شرط، و تنها به این شرط، که مضمون صدقی آن افزایش یافته باشد بدون آنکه بر مضمون کذب اش افزوده شود؛ بنابراین از آن نتیجه می‌گیرد که هیچ دلیلی نیست که نسبت به تصور از نزدیک‌تر شدن به حقیقت یا پیشرفت دانش، شکاک باشیم (پوپر، 1380 الف: 1283-1284). حقیقت آشکار نیست؛ و رسیدن به آن به آسانی میسر نمی‌شود، حقیقت مستلزم سه امر است:

1- تحلیل

2- آزمایش و خطا

3- اکتشاف تدریجی پیشداوری‌های ما از طریق (1) و (2) و بحث نقادانه (پوپر، 1380 الف: 438).

به گفته پوپر کانت معتقد بود که معرفت حسی، بدون معرفت پیشینی ناممکن است. در واقع، به باور وی، مهمترین دستاورد کانت این بود که نشان داد معرفت ادراکی مفروض به معرفت پیشینی است. از این رو کانت اولین فیلسوفی بود که وجود معرفت پیشینی را، پیش شرط ضروری برای معرفت پسینی دانست. اما نقطه افتراق و انفصال پوپر از کانت از اینجا آغاز می‌شود که به باور او نمی‌توان از «ضرورت» معرفت پیشینی برای معرفت ادراکی به «ضرورت» به عنوان یک وجه منطقی رسید. به اعتقاد پوپر همانطور که معرفت دریافتی حسی ما فرضی است، معرفت پیشینی نیز ممکن است فرضی باشد؛ پوپر تأکید می‌کند که در حقیقت هم چنین است. وی معرفت را به لحاظ تکوینی و به ضرورت و الزام، پیشینی (2) می‌داند. مطابق دیدگاه پوپر، یونانیان بر این باور بودند که خدایان دارای معرفت یقینی هستند و انسان‌ها فقط دارای عقیده هستند. او مدعی است که ارسطو نخستین کسی بود که این بینش درست را باطل شمرد و اعلام کرد که ما انسان‌ها نیز دارای اپیستمه یا معرفت یقینی و اثبات پذیر هستیم (پوپر، 1368 : 94). البته بلافاصله می‌گوید که ارسطو مسؤلیت آن را بر گردن سقراط گذاشت.

معرفت غالباً واجد ویژگی انتظار است و انتظارات، معمولاً دارای ویژگی فرضیه، معرفت حدسی هستند؛ آنها غیر یقینی‌اند (پوپر، 1368 : 102).

پوپر معرفت یقینی را نمی‌پذیرد و معرفت علمی را مبتنی بر نظریه‌ها و فرضیه‌ها می‌داند. لذا معرفت علمی را نه معرفت، بلکه اساساً معرفت حدسی می‌داند. در واقع معرفت یقینی، واژه ای تهی است. از این منظر، علم، فرایند جستجوی حقیقت است نه یقین (پوپر، 1368 : 66).

وی مدعی است تمام آن چیزهایی که ما می‌دانیم به لحاظ تکوینی پیشینی است و همه آنچه که پیشینی محسوب می‌شود گزیده ای از چیزی است که ما خود به شکل پیشینی ابداع کرده‌ایم. ساختن یک نظریه یا یک فرضیه، همیشه حاوی یک مرحله جزئی و اغلب یک مرحله انتقادی است (پوپر، 1380 ب: 50). اغلب نظریه‌های بزرگی که جزو آثار برجسته انسانی به شمار می‌روند از جزم‌های کهن تری که در معرض انتقاد قرار گرفته‌اند به وجود آمده است.

پوپر معتقد است که مرحله انتقادی بدون مرحله پیشین جزئی نمی‌تواند به وجود آید. هر مشاهده ای، عملی است با هدفی معین. بنا به این قرانت هریادگیری، اصلاح (یا ابطال) دانش پیشین و لذا، در آخرین تحلیل، اصلاح دانش غریزی است (پوپر، 1368 : 134). دانش اصلاح شده نسبت به ماسبق خویش به حقایق

نزدیک تر هستند. با برابر شمردن عقل گرایی با ایستار انتقادی، ما به دنبال نظریه‌هایی هستیم، اگرچه خطا پذیرند، اما بیش از اسلاف خود پیشرفت و ترقی می‌کنند. برداشت پوپر اینست که چنین فضایی منجر به دریافت این حقیقت گردید که شناخت و آموزه‌های ما حدسی است و خاصیت نهایی ندارد و راه برای نزدیکتر شدن به حقیقت همواره باز است. در واقع عقلانیت یک نظریه، ریشه در این واقعیت دارد که ما بدان جهت آن را می‌پذیریم که از اسلاف خود بهتر است. به عبارتی، آزمودن‌های سختی را از سر می‌گذرانند و این یعنی نزدیک شدن بیشتر به حقیقت (پوپر، 1368: 309). به اعتقاد او، سنت عقل‌گرایانه‌ی انتقادی، نماینده تنها راه عملی شناخت حدسی است. پوپر با مفهوم ارسطویی از صدق، که آن را "مطابقت با واقع" تعریف کرده است موافق است، با این حال فکرکردن به گزاره و واقع، مستلزم زبان یا فرا زبانی است که بتوان در مورد آن بحث کرد. پوپر با تأسی به کانت، معرفت‌عینی و یا صدق‌عینی را از منظر عقل‌گرایی انتقادی، وضعیتی میداند که در آن گزاره‌های صادق نقدپذیر باشند. وی با اثبات پذیري صدق مخالف است، اما از طرفی اثبات ناپذیری صدق از دیدگاه وی به معنای نبودن صدق و تسلیم به نسبی‌گرایی نیست، به گونه‌ای که همگان می‌توانند درست بگویند. مضاف بر آن، حقیقت وجود دارد و تلاش برای رسیدن به حقیقت، از طریق عقل‌گرایی انتقادی ممکن می‌گردد. پوپر مفهومی را برای این منظور مطرح می‌سازد که از آن با عنوان "تقرب به حقیقت"، که هدف علم نیز هست، یاد می‌کند.

نظریه سه جهان

بحث پوپر درباره روش علم و اهمیت انتقاد با نظریه او درباره سه جهان پیوند نزدیکی دارد؛ جهان اول، جهان اشیاء و پدیده‌های عینی و مادی است؛ جهان دوم، جهان ذهنی و بین‌الذات‌هاست؛ و جهان سوم، جهان محصولات عینی ذهن، عقل انسان یا معقولات است. جهان سوم مخلوق انسان است اما از او استقلال پیدا می‌کند. جهان معقولات متشکل از زبان، ادبیات، فلسفه، دین، حقوق، اخلاق و هنر و حکومت و دیگر نهادهای اجتماعی است که در قالب‌های عینی و مادی متبلور می‌شوند.

انسان این جهان را ساخته، اما آن را همچون امری عینی مورد تأمل و نقد و بررسی قرار می‌دهد. هریک از اجزای جهان معقولات سرگذشت و سیرتاریخی خاص خود را داشته است، این جهان محصول عمل انسان است، لیکن نتیجه طرح و نقشه‌های از پیش اندیشیده نیست. تکامل جهان معقولات محصول نقد و حدس و ابطال است و سابقه نقد عقلی به تمدن یونان باز می‌گردد (مگی، 1359: 189-199).

سه جهان پوپر با هم ارتباط همبسته‌ای دارند و این ارتباط اساس نظریه او در مورد عدم قطعیت و بازبودن جهان است. جهان اول بسته نیست، بلکه تحت تأثیر مستمر جهان دوم قرار دارد، و جهان دوم با جهان سوم در تعامل دائمی است؛ جهان سوم نیز بر جهان اول اثر می‌گذارد. ما به اندیشه بازبودن جهان اول بر روی جهان دوم، و جهان دوم بر روی جهان سوم و باز بودن ذاتی و مستقل جهان سوم نیاز داریم.

به استناد خود پوپر، «جهان 1» را شامل حل دنیای رویدادهای فیزیکی (مادی) است، و دنیای رویدادهای ذهنی را «جهان 2» نام گذاری می‌کند؛ در یک نامگذاری دیگر وی از دیدگاهی موسع جهان فرآورده‌های ذهنی انسانی را «جهان 3» می‌خواند. جهان 3 مطابق رویکردی باز، جهان نظریه‌ها هم به شمار می‌رود؛ جهان مسائل علمی و مباحثات نیل به صدق و کذب گزاره‌ها را نیز در بر می‌گیرد. فهم و تبیین رابطه میان جهان 3 با جهان 2 و نیز بازتاب مستقیم یا غیر مستقیم جهان 3 بر جهان 1 از اهمیت اساسی برخوردار است (پوپر، 1387: 46). به عنوان مثال کتاب‌های پوپر متعلق به جهان 1 و محتویات آن کتاب‌ها به جهان 3 تعلق دارند، اما کتاب‌ها (خود کتاب به علاوه محتویات آن) هم به جهان 1 و هم به جهان 3 تعلق دارند.

اما مسأله مهم این است که چگونه روندهای فکری در جهان 2 با فعل و انفعالات مغزی در جهان 1 پیوند برقرار می‌کنند؟ این سؤال پوپر را به قضیه‌ای به نام جسم-ذهن هدایت می‌کند. وی فرایند رسیدن به راه حل را در چهار گزاره صورت بندی می‌کند:

1- کنش متقابل جسم-ذهن: جهان 2 و جهان 1 به کنش متقابل می‌پردازند. وقتی کسی به یک سخنرانی گوش می‌دهد، فعل و انفعالات مغزی رخ می‌دهند که روی جهان 2، یعنی افکار مخاطب عمل می‌کنند. عکس آن همان صادق است. به این ترتیب که زمانی که ریاضیدانی به جستجوی یک برهان بر می‌آید، دنیای 2 وی بر روی مغز او و لذا بر جهان 1 کنش انجام می‌دهند و این کنش متقابل است.

2- توازی جسم-ذهن: هر روند فکری در جهان 2 به موازات یک فعل و انفعال مغزی در جهان 1 پیش می‌رود.

3- فیزیکیالیسم (جسمانیت) محض یا رفتارگرایی فلسفی: تنها یک جهان به نام جهان 1 وجود دارد، و در آن تحرکاتی به وسیله‌ی انسان و حیوان یا رفتار انسانی و حیوانی صورت می‌گیرد. در این دیدگاه، آنچه پوپر جهان 2 می‌نامد، ظاهراً وجود ندارد، و آنچه جهان 3 نامیده است به یقین وجود ندارد.

4- ذهن گرایی محض یا معنویت: فقط جهان 2 وجود دارد و جهان فقط تصور من است.

در واقع پوپر به صورت بسیار ساده مفاهیم پیچیده‌ای چون سوژه، ابژه و رابطه‌ی میان آنها را در راه حل چهارگانه فوق‌الذکر ترسیم کرده است؛ به اعتقاد او ماده گرایی (ابژه گرایی) محض و سوژه گرایی محض اصلاً قابل اعتنا نبوده و اصولاً منسوخه و مخدوش شمرده می‌شوند (پوپر، 1387: 54).

توازی جسم- ذهن، موجودیت هر دو را به رسمیت می‌شناسند و احتمالاً موجودیت جهان 3 را می‌پذیرد. توازن میان جسم- ذهن ناظر به این مسأله است که جهان به مثابه یک پدیده‌ی مستقل علت و معلولی، به عبارت دقیقتر، مرکب از دو سیستم موازی و مستقل علت و معلولی به شمار می‌رود.

نظریه‌ی سه جهان پوپر دارای ویژگی‌های زیر هستند:

1) حقیقی بودن این سه جهان

2) واقعیت و استقلال جزئی جهان‌ها از همدیگر (پوپر، 1375: 125).

اندیشه‌های افلاطون، هگل و نظریه جهان 3 فرگه بر تکوین نظریه جهان 3 پوپر تأثیر گذارد بوده‌اند. لیکن تفاوت‌های چشمگیری هم با آنها دارد. پوپر اظهار می‌دارد «آنچه من آن را به نام جهان سوم می‌خوانم، مسلماً مشترکات فراوانی با نظریه افلاطون در باب صور و مثل و بنابراین همچنین با روح و نفس عینی هگل دارد. ولی دارای وجه مشترک بیشتری با نظریه بولتانو در باب جهان قضایا از لحاظ خود آنها و حقایق از لحاظ خود آنهاست، هر چند با نظر بولتانو نیز اختلاف دارد. جهان سوم من دارای شباهتی نزدیک با جهان محتواهای عینفرگه است» (پوپر، 1374: 119).

گرچه جهان 1 و 2 و 3 دارای خودمختاری نسبی هستند، به جهان هستی واحدی تعلق دارند و با هم در تعامل هستند. سه جهان به نحوی با هم مرتبطند که می‌توانند دوبه دو تعامل داشته باشند. جهان 2 با جهان 1 و با جهان 3، جهان 1 و جهان 3 قادر به تعامل مستقیم نیستند، بلکه بواسطه تجربیات ذهنی و شخصی نیازمندند. این نظریه بر فهم پوپر از قضایا مؤثر بوده و نیز در فرایند شناخت‌شناسی او بازتاب یافته است.

3-1-8- شناخت و جهان 3

اهمیت تلفیق سوژه و ابژه در معرفت‌شناسی و الگوی رشد شناخت پوپر او را به سوی طرح نظریه ذهن عینی یا نظریه جهان 3 سوق داد؛ پوپر جهان را بر سه حیث (سطح) تقسیم کرد: تبیین و تمییز دو جهان انسانی (جهان 2 و جهان 3) از یکدیگر حائز اهمیت است. جهان 2 جهان فراشدهای فکری است، و جهان 3 جهان محصولات این فراشدهاست. جهان 2 نیز در نسبتی علی با یکدیگر قرار دارند. در حالی که موجودات جهان 3 دارای نسبتی منطقی با یکدیگرند (پوپر، 1380: 37).

جهان 3 با ما پدید می‌آید و ذهن خود ما سخت به آن بسته شده است. در این جهان که تا اندازه بسیار زیادی خودمختار هم هست، با ما در تعامل و تأثیر و متأثر است.

اگر چه جهان 3 با آدم جدید می‌آید اما بر آدمها اثر دارد و این تأثیر متقابل ما و جهان 3 بسیار حائز اهمیت است (پوپر، 1380: 351).

تشریح آرای فلسفی فیلسوفان، بر پایه سه حیث از جهان، از دید پوپر مفید به نظر می‌رسد. ماتریالیست‌ها معتقدند که جهان 1 واقعیت دارد. ایده آلیست‌ها فقط جهان 2 را واقعیت و عقلانی می‌شناسند. دوآلیست‌ها هم، جهان 1 و 2 هر دو را برای تجربه لازم می‌دانند. پوپر معتقد به رهیافتی مطابق جهان 3 است. از این لحاظ وی خود را نه یگانه‌گرا و دوآلیست، بلکه سه‌گانه‌گرا می‌داند. اگر چه پوپر تقسیم جهان به سه سطح را بحثی متافیزیکی می‌داند. اما تأکید دارد که این تقسیم بندی را به جهت روشنگری بیشتر برای علم و حل مسأله عین - ذهن مطرح می‌سازد. با این رویکرد وضعیت عین-ذهن (ابژه - سوژه) رابطه‌ای تعاملی، همه جانبه و سراسری است؛ در مقابل کسانی که قائل به واقعیت یک سطح و یا رابطه دوگانه بین دو سطح هستند.

بنا به نظر پوپر، جهان 3، جهانی واقعی است؛ بر ساخت نظریه‌ها و تأثیر آن بر معرفت و نقض تفسیری آنها در مشاهدات از اینجا نشأت می‌گیرد. وی استدلال می‌کند نظریه‌های علمی که اصلی‌ترین موجودات این جهانند، دارای تأثیری بی‌شبهه بر جهان فیزیکی‌اند. پس باید خود واقعی باشند؛ کافیت تأثیر عظیم

نظریه‌های علمی و ایدئولوژی‌ها را بر حیات بشری در نظر گرفته شود. به طور اجمال پوپر معتقد است که وجود جهان 3 و این واقعیت که ما می‌توانیم اشیای جهان 3 را از طریق روندهای فکری در جهان 2 درک کنیم نقش قاطعی در تبیین خودآگاهی، خودباوری و شعور انسانی به عنوان امری جدا از شعور حیوانی، دارد (پوپر، 1387: 58).

به این ترتیب جهان 3 جهان محصولات ذهن آدمی است. «این جهان از یک سو محصول ذهن آدمی است و محصول فعالیت عامدانه آدمی، اما از سویی دیگر، متضمن پیامدهایی است ناخواسته و نه حتی قابل تصور برای ذهن آفریننده‌اش» (پوپر، 1380: 37).

در خصوص نظریه ذهن عینی پوپر باید گفت که وی نقش زبان را نقشی فوق العاده مهم می‌داند. تجربه جهان 2 با زبان صورت بندی می‌شود و در نتیجه از ملک خصوصی افراد به ملک جمع در می‌آید و عینی و نقد پذیر می‌گردد. تا زمانی که فکری در بیرون از فاعل شناسایی بیان نگردد، از کسی که آن را صورت بندی می‌کند متمایز نمی‌گردد و همچون احساس یا نیتی به ذهن فرد تعلق دارد. اما موقعی که با زبان اظهار شد حیاتی مستقل از ذهن آفریننده‌اش می‌یابد و همچون شیئی مورد نقد قرار می‌گیرد.

پوپر در این زمینه اساساً چهارکارکرد برای زبان آدمی قائل است. کارکرد ارتباطی و بیانی بین حیوان و انسان مشترک است، اما کارکردهای توصیفی و استدلالی خاص آدمیان است. با کارکرد توصیفی، مفهوم صدق هم در میان می‌آید، چرا که توصیف می‌تواند مطابق با واقع باشد یا نباشد و امکان عدم مطابقت با واقع، کارکرد استدلالی که کارکردی انتقادی است را لازم می‌سازد تا از عدم صدق توصیف خبر بگیریم (پوپر، 1380: 45).

در رابطه با جهان 3، پوپر دو نکته را متذکر می‌گردد که توجه به آنها تا حد زیادی به فهم نظریه وی کمک می‌نماید. نکته اول این است که جهان 3، جهانی واقعی است، و نکته دوم بر استقلال دو یا حداقل بخشی از این جهان از جهان 2، با توجه به ساختار درونی آن، تأکید دارد. پیشفرض پوپر درباره واقعی بودن، قابلیت تأثیر گذاری (مستقیم یا غیر مستقیم) جهان 3 بر اشیای جهان 1، است. از این حیث پوپر بر این مدعا است که نظریه‌های علمی، که به عرصه جهان 3 تعلق دارند، توانایی تأثیر مستقیم و غیر مستقیم بر اشیای جهان 1 دارد (پوپر، 1380: 47). این تأثیر غالباً (و شاید هم همیشه) از طریق جهان 2 صورت می‌پذیرد.

پوپر همچنین مدعی است که جهان 3 یقیناً محصول تکوینی جهان 2 به شمار می‌رود، اما در عین حال یک ساختار تا حدودی مستقل درونی دارد. پوپر جهان 3 را محصول ذهن آدمی و نیز واقعی می‌داند. یکی از مهم‌ترین مبانی و روش‌های کسب شناخت ارزیابی نقادانه گزاره‌های عینی (و نه ذهنی) است. عینیت گزاره و نظریه‌ها در مقوله زبان متجلی می‌شود. به تعبیری هرگونه نقد مستلزم علم عینی در جهان سوم است. هرانتقادی از نظریات، قبل از واریسی و آزمایش باید در قالب عینی زبان آشکار شود. اندیشه تا وقتی عینی نشده و تنها در جهان دوم یعنی جهان ذهن باقی بماند قابل نقد و بررسی هم نخواهد بود. بنابر این بیان درست و آزاد نقدها و اندیشه‌ها راه را به سوی جهان سوم باز می‌کند. در واقع علم تا وقتی عینی است که در جهان سوم و متعلق به همگان باشد (بشیریه، 1386: 66).

به عقیده پوپر جهان 3 مهم‌ترین جهان است. این جهان محصول فعالیت آدمی، و در عین حال خود-آیین است. شناخت عینی و همچنین رشد شناخت به جهان 3 وابسته است؛ یعنی:

شناخت یا فکر به معنای عینی عبارت است از مسائل و نظریه‌ها و نظایر اینهاست؛ و نیز مستقل از باور یا آمادگی هرکس برای قبول کردن؛ یا برای ادعا کردن، یا به کار برخاستن، شناخت به معنای عینی. شناخت بدون شناسنده است، شناخت بدون ذهن شناسنده. به این جهت در این باره می‌نویسد:

...من ضمن تصدیق آنکه جهان 3 با ما پدید می‌آید، بر خودمختاری بسیار آن و بر اثرات متقابل بی‌حد آن بر خود تأکید می‌ورزم، ذهن ما، "خود" ما، بدون آن نمی‌تواند وجود داشته باشد و سخت به جهان 3 بسته شده است. ما عقلانیت، تفکر انتقادی و نقد خود و علمان را مدیون تعالی هستیم که آنها با جهان 3 دارند. رشد ذهنی خود را مدیون جهان 3 هستیم و رابطه خود با کارمان و تأثیر متقابل آن بر "خود" را مدیون آن هستیم (پوپر، 1380- ب: 360).

از اینرو فهمیدن یعنی فهم اشیاء و معقولات متعلق به جهان بر این مبنا استوار است؛³ از این لحاظ شناخت ما شدیداً به جهان 3 وابسته است (پوپر، 1374: 182). به نظر می‌رسد رابطه دیالکتیکی پیچیده‌ای میان سه جهان مورد نظر پوپر و نیز بین جهان سه و شناخت وجود دارد. به طوری که می‌تواند به مثابه یکی از نظریات موجود پیرامون مفهوم سوژه و ابژه یا نظریه و عمل تلقی گردد.

رویکرد پوپر به شناخت‌شناسی

پوپر با رویکرد سلبي از جمله عقل‌گرایی انتقادی و اصل ابطال‌پذیری، به جنگ مبانی فلسفی بسیاری از نظریه‌ها رفته، و آنچه در نهایت معرفت‌وی را شکل بخشیده است. سنجش نقادانه نظریه‌ها و کوشش برابطل آنها بوده است. شناخت‌شناسی (Epistemological) مبتنی بر آموزش از طریق آزمایش و خطا یا از طریق حدس و ابطال، از نظر پوپر قابل پذیرش است و تنها از این راه حصول دانش نوین ممکن است (پوپر، 1372: 72).

این فیلسوف علم در کتاب حدسها و ابطالها تلاش دارد تا پارادایمی را عرضه کند که نزاع قدیمی و سنتی میان تجربه‌گرایان و تعقل‌گرایان را حل نماید. در حقیقت دو نوع سرچشمه‌ی معرفت‌شناسی در هم‌آورد بوده‌اند؛ سرچشمه‌ی تجربی معرفت‌شناسی و سرچشمه‌ی عقلانی معرفت‌شناسی. به باور پوپر نه عقل (شهودگرایان) و نه مشاهده (تجربه‌گرایان) به تنهایی سرچشمه شناخت نیستند (پوپر، 1383: 12).

در این مبارزه، مکتب (انگلیسی) تحصیل‌گرایان بر آن اصرار می‌ورزید که آخرین سرچشمه معرفت و شناخت (Cognition) و دانش، مشاهده و ملاحظه است، در صورتی که مکتب قاره‌ای، شهود عقلانی اندیشه‌های روشن و متمایز را منبع شناخت و دانش میدانست. پوپر مدعی است که نه مشاهده و نه عقل، هیچ‌کدام را بدان معنی که تا زمان حاضر مدعی منبع شناخت بودن آنها شده‌اند، نمی‌توان سرچشمه و منبع معرفت پنداشت. از این لحاظ بر این باور است که اختلافات میان آن دو بسیار کمتر از شباهت‌های آنها است، و هم اینکه هر دو مکتب دچار اشتباه بوده‌اند (پوپر، 1368: 4). او در رابطه با شناخت، معتقد است که منبع نهایی و کاملی برای شناخت وجود ندارد؛ ولی این پرسش را که "بهترین سرچشمه‌های شناخت ما کدام است؟" بایستی با پرسش‌هایی از قبیل این که: "چگونه می‌توانیم امیدوار به کشف کردن اشتباه و خطا و از میان بردن آن شویم؟" جایگزین سازیم (پوپر، 1383: 69).

پوپر دو مفهوم معرفت، یعنی مفهوم ذهنی و مفهوم عینی را از همدیگر تمییز می‌دهد. وی بر آن است که مفهوم عینی معرفت، همان معرفت علمی است؛ معرفت علمی عبارتست از گزاره‌های عینی صورت‌بندی شده در زبان (و یا نوشتار). (پوپر، 1387: 18-19) مقوله زبان برای صورت‌بندی فرضیات و استدلال پیرامون آنها اهمیت بسزایی دارد. در واقع "بیان" مسائل صورت‌بندی شده، عرضه عینی آنهاست.

به محض بیان و یا نوشتن فرضیه‌ها و یا نظریات، از گوینده جدا شده و به شکل عینی در معرض نقد و ارزیابی انتقادی دیگران قرار می‌گیرد. بنابراین عینیت معرفت علمی در قالب گزاره‌های زبانی و نوشتاری، لازمه قابلیت نقد است. نسبت میان عقلانیت و معرفت در این مدل شایسته توجه است. از یک طرف دستیابی به معرفت عینی و عمومی از رهگذر نقادی بهتر امکان‌پذیر می‌شود و از طرفی دیگر عقلانیت بدون معرفت امکان‌پذیر نیست. منبع معرفت نزد پوپر تعهد و پایبندی به این گزاره است که «همه چیز باید در معرض نقادی باشد» (پوپر، 1380 الف: 1285). به نظر پوپر منابع گوناگونی برای دانش و شناخت ما در دسترس است، ولی هیچ‌یک بسان منبع نهایی معرفت، قدرتمندی لازم ندارند (پوپر، 1368: 30). همه منابع معرفت - اعم از سنت، عقل، تخیل، مشاهده و غیر آن - قابل قبولند و استفاده از آنها رواست، اما هیچ یک حجیت ندارند. به استناد استدلال پوپر دانش و منبع شناخت فصل الخطابی وجود ندارد.

سلب حجیت از منابع معرفت، نقش دیگری به آنها واگذار می‌کند. در واقع اصل لغزش‌پذیری و عقلانیت انتقادی پوپر متضمن این امر است که هر منبعی برای شناخت روا و، بنابراین، مورد استقبال قرار می‌گیرد؛ اما هیچ‌کدام مصون از انتقاد نمی‌باشند. در واقع هر شناخت‌شناسی‌ای که یکی از منابع معرفت را حجت بداند یا ضامن و ملاک صدق تلقی کند، ناصواب است (پوپر، 1380 الف: 1286).

پوپر خود را پیرو آموزه‌های سقراط معرفی می‌کند. مبناي معرفت‌شناسی سقراط، اصل ابطال‌پذیری و تلاش برای حذف خطاهاست. عقل‌گرایی غیرانتقادی ناظر بر روشها و استدلال‌هایی مبني بر اثبات صدق گزاره‌ها و قضایاست. در واقع جمع‌آوری شواهد مکرر از طریق استقرار جهت رسیدن به حقیقت. این سنت

نامیمون که از ارسطو به بعد تقویت شده است همچنان تا قرون وسطی و عصر روشنگری تداوم یافته است

لذا پوپر نتایج مباحث شناخت‌شناسی خود را درده حکم به شرح زیر صورت بندی کرده است :

- 1- سرچشمه نهایی معرفت و شناخت وجود ندارد.
- 2- سؤال شایسته شناخت‌شناسی سنوال درباره [اصالت و تبار و منشاء] منابع نیست، بلکه بیشتر این مطلب پرسیده می‌شود که آیا اظهار و ادعایی که شده مطابق با واقع هست یا نه ؟
- 3- درارتباط با آزمایش، همه گونه برهان ممکن است معتبر و مناسب باشد.
- 4- مهمترین منبع شناخت ما - گذشته از شناخت فطری - سنت است.
- 5- این واقعیت که بیشتر منابع شناخت ما سنتی و روایتی است، ضدسنتیگری را به عنوان چیزی باطل و بیهوده محکوم میکند. ولی این واقعیت نباید به تایید سنتیگری بیانجامد، درواقع نباید از نقد باز و حذف و ابطال خطاها غافل شویم.
- 6- شناخت نمی‌تواند از هیچ - لوحی خالی و سفید - ونیز از مشاهده شروع شود. پیشرفت علم و معرفت، به صورت عمده، عبارت از تغییر شکل پیدا کردن معرفتی قدیمی تر است.
- 7- شناخت‌شناسی های خوش بینانه و بدبینانه تقریباً به یک اندازه هر دو گرفتار اشتباه می‌شوند.
- 8- مشاهده (تجربه) و عقل، هیچ یک برما ولایت و سلطه و حجیت و اعتبار ندارد.
- 9- با آنکه وضوح و آشکارشدگی به خودی خود ارزشمند است، درست بودن و دقیق بودن چنین نیست، یعنی دقت بیش از اندازه؛ دقت زبان‌شناسی یک شبح است.
- 10- حل یک مسأله سبب پیدا شدن مسائل تازه شده و هرچه بیشتر این فرایند تداوم یابد، مسأله اصلی وحل آن نیز دلیرانه تر است (پوپر، 1383: 72-79).

به طور اجمال معرفت‌شناختی پوپر بر ابطال‌گرایی (Falsifiable) و نه اثبات‌پذیری گزاره‌ها تأکید دارد. لذا می‌نویسد: «در نظر من، علمی بودن هر دستگاه، درگرو اثبات‌پذیری به تمام معنای آن نیست، بلکه منوط به این است که ساختمان منطقی‌اش چنان باشد که رد آن به مدد آزمون‌های تجربی میسر باشد (پوپر، 1384: 51). مخالفت با ایستار جزم‌گرایانه، بنیاد شکل‌گیری معرفت‌شناسی و مبانی فلسفی پوپر به شمار می‌رود. وی اساس هر نوع خشونت و دشمنی با آزادی را در جزمیت و مطلق‌انگاری دانسته و نمود و پیامدهای آن را چه در روش‌های علمی و چه در فلسفه سیاسی مورد تهاجم قرار می‌دهد. به این ترتیب پوپر عناصر معرفت‌ساز خود را از بطن مبانی فلسفی خویش بر می‌کشد. در ادامه مهمترین موازین و عناصر معرفت‌شناختی وی بررسی و تشریح می‌شود.

خوش بینی معرفت‌شناختی

بر خلاف بسیاری از متفکران بدبین برجسته قرن بیستم، پوپر نسبت به آینده خوشبین است. بنا به دیدگاه وی مسأله اصل زمانه ما، ناشی از فقدان اخلاق نیست، بلکه برعکس، ناشی از اشتیاق و عطش به اخلاق، شدید اما پر خطا رفته است: ناشی از اشتیاق شدید برای بهتر ساختن دنیایی که در آن زیست می‌کنیم. و اینکه چگونه دنیای بهتری برپا سازیم. و اشتیاق اخلاقی شدید ما غالباً به این جهت بر راه خطا کشیده می‌شود که ما در محقق ساختن اصول اخلاقی خود با ناکامی روبرو می‌شویم.

پوپر معتقد است که در معرفت‌شناسی اروپایی نوعی خوش بینی وجود دارد که وی از آن با عنوان خوش بینی شناخت‌شناختی یاد می‌کند. مطابق نظر افلاطون انسان می‌تواند و اقیعت پنهان در وراي عالم نمود (ظاهر) را کشف کند و می‌تواند این اکتشاف را با نیروی عقل نقاد خود، بدون بهره‌گیری از الهام خدایان به انجام برساند. این همان خوش بینی عقلانی یونانی درمعنای وسیع آن می‌باشد (پوپر، 1384: 343).

پوپر به نوعی ارسطو، بیکن و دکارت را بنیان‌گذاران معرفت‌شناسی خوشبینانه معرفی می‌کند. به نظر او اسقراء بیکنی (ارسطویی)، اساساً همان روش مامایی سقراطی است؛ یعنی آماده کردن عقل از طریق پاک کردن آن از پیشداوری‌ها برای باز شناختن حقیقت آشکار یا خواندن کتاب گشوده طبیعت. روش شک سیستماتیک دکارت نیز اصولاً همین است. روشی برای از میان بردن همه پیشداوری‌های غلط و باطل عقل است برای رسیدن به حقیقت به خودآشکار (پوپر، 1368: 18). لیکن به باور وی آنان به هر روی نتوانستند مسأله بزرگ معرفت بشری را حل کنند. اگرچه مدتها پیش از آن توسط کسِنوفانس و پس از آن در معرض دید دموکریتوس قرار گرفت. راه حل این مسأله وابسته به تحقق و دریافت این امر است که همه ما، به دو

صورت فردی یا جمعی، ممکن است دچار اشتباه و خطا شویم و غالباً چنین می‌شود؛ ولی ایدۀ اندیشه‌ی خطا و خطاکاری آدمی مستلزم اندیشه‌ی دیگر است؛ و آن، اندیشه‌ی حقیقت‌عینی است؛ یعنی ملاک و استانده‌ای که ممکن است به آن دسترسی پیدا نکنیم. بنابراین نیاستی آموزه‌ی آمادگی آدمی برای لغزش‌پذیری و خطا کردن، همچون جزئی از شناخت‌شناسی بدبینانه ملاحظه شود. این آموزه از یک طرف بیاتگر این گزاره است که ما توانایی جستجوی حقیقت و حقیقت‌عینی را داریم، هرچند که با آن فاصله بسیاری داشته باشیم، از طرفی دیگر حاکی از آن است که با پاسداشتن حقیقت، بایستی پیوسته با نقادی عقلگیرانه و خونقادی خستگی‌ناپذیر درصدد کشف و حذف خطاهای خودباشیم (پوپر، 1384: 19-20).

به اعتقاد پوپر دو فلسفه کاملاً متفاوت با خوش‌بینی معرفت‌شناسانه افراطی در تعارض‌اند؛ یک نوعی بدبینی که به کلی از دستیابی به معرفت ناامید است و نوعی خوشبینی نقادانه که این نکته را درک می‌کند که خطا کردن امری انسانی است و تعصب و کوته‌فکری، معمولاً کوششی است برای خاموش کردن ندای شک‌های خودآدمی. به باور پوپر بزرگنمایی پلشتی عالم یک جنایت است؛ عالم زشت است، اما در عین حال بسیار زیباست، غیر انسانی است و در عین حال بسیار انسانی (پوپر، 1384: 35).

این اندیشه خوش‌بینانه اروپایی، که حقیقت‌آشکار است حائز بالاترین اهمیت تاریخی است. در واقع نیروی محرکه اصلی که به جوامع دموکراتیک اجازه می‌دهد به پیشرفت خود ادامه دهند، همین فلسفه خاصی است که در آن باور به حرمت و قداست حقیقت همراه با اعتقاد خوش‌بینانه به این که حقیقت آشکار است، می‌باشد. پوپر خوش‌بینی معرفت‌شناسانه را در بالندگی آزادی و رشد لیبرالیسم اروپایی موثر دانسته است (پوپر، 1384: 362). همة این موارد در نهایت به این بصیرت سقراطی منتهی شد که خطا کردن امری انسانی است. بصیرت سقراطی - اراسموسی در این خصوص که ما ممکن است برخطا باشیم، می‌باید یقیناً مانع شود که به جنگی تجاوز طلبانه مباردت ورزیم. اما آگاهی ما از نقص‌ها و خطاهایمان نمی‌باید ما را از نبرد در دفاع از آزادی بازدارد (پوپر، 1384: 265). نگاه خوش‌بینانه پوپر به تمدن کنونی غرب، بیاتگر تحلیل خوشبینانه‌ی وی می‌باشد.

صورت خوش‌بینانه‌ی آرای پوپر وارد قلمرو مباحث سیاسی نیز شده است. وی بر این اعتقاد است که دنیای دموکراسی‌های غربی در عصر ما، ممکن است بهترین سیستم سیاسی متصور یا به لحاظ منطقی ممکن، نباشند، اما بهترین سیستمی است که در تاریخ معرفتی ما وجود داشته است. و این را به عنوان نخستین تز اولیه خود که مبني بر فهمی خوشبینانه است، اعلام می‌کند (پوپر، 1387: 153). خوش‌بینی معرفت‌شناسانه پوپر در باب جامعه و سیاست معطوف به دفاع از جامعه معاصر و امکان حذف بدی‌های آن است.

جمع بندی

عقلانیت انتقادی و کاربست روش آزمون و حذف خطا مبنای معرفت‌شناختی پوپر به شمار می‌رود. بنا به سیاق آرای این متفکر تمامی شناخت‌ها نه نسبی و نه مطلق هستند، بلکه بهترین شناخت "مقربترین آنها به حقیقت" به شمار می‌رود. از یک سو نظر به خوشبینی پوپر، حقیقت وجود دارد، لیکن دسترسی به آن و حصول قطعی آن ممکن (نیست) نشده است، و از سوی دیگر عقل و تجربه‌ی آدمی توان نزدیک شده به حقیقت را دارد، ولی بدان دست نمی‌یازد. بنابراین شناخت بیشتر و بهتر مستلزم نقض و ابطال شناخت‌های موجود و کوشش برای برساختن نظریه‌های معطوف به شناخت نوین هستند.

پی نوشت:

(1) - کسنوفانس کولوفونی (Xenophanes of Colophon) از نگرش علمی مکتب ملطی تأثیر پذیرفته بود. او اگرچه فیلسوفی تراز اول نبود لیکن به عنوان نقادی برجسته در آن روزگار چهره‌ای درخشان یافته بود. آوازه وی به دلیل شکاکیت تمام عیارش نسبت به دین یونانی است؛ خدایان المپ باور نداشت. می‌گفت اگر شیران خدایانی می‌داشتند، خدای خود را به شکل شیر می‌ساختند؛ همچنانکه خدایان مردم حبشه سیه چرده و پهن بینی اند. کسنوفانس در باب امکان رسیدن به معرفت، دیدگاهی کاملاً شکاکانه داشت. می‌پنداشت پی بردن به واقعیت جهان و رای توانایی اندیشه انسان است و اگر آدمی به تصادف حقیقتی را بیان می‌کند رویدادی اتفاقی بیش نیست؛ او هیچ راهی در اختیار ندارد تا بداند به راستی حقیقت بوده است یا نه. کسنوفانس هیچ احترامی به سنت نمی‌گذاشت. او از نسل «آزاد اندیشانی» است که وجودشان شرط اصلی و ضروری تفکر آزاد فلسفی است (هالینگ دیل، 1385: 94).

(2)- تعبیر پوپر از استعمال مفاهیم کانتی پیشینی و پسینی به آنچه خود از آن مراد می‌کند، (یا به اصطلاح خودش) تعدیل شده است. وی خود می‌گوید که منظورش از معرفت پیشینی توصیف آن نوع معرفت حدسی (ونه از پیش معتبر) پیش از تجزیه به حسی است و مرادش از معرفت پسینی اشاره به آن نوع معرفت کسب شده به کمک حساسیت ارگانیسم در برابر تغییرات مقطعی در شرایط محیطی آن، است (پوپر، 1368: 119)

منابع:

- پاپاس، نیکلاس (1387)، جمهوری افلاطون، ترجمه بهزاد سبزی، تهران: نشر حکمت، چاپ اول.
- پوپر، کارل ریموند (1354)، فقر تاریخیگری، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر خوارزمی.
- (1368) حدسها وابطالها، رشد شناخت علمی، ترجمه احمد آرام، تهران شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم
- (1372) منطق اکتشاف علمی، ترجمه حسین کمالی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- (1374)، شناخت عینی، برداشت تکاملی، ترجمه احمد آرام، ویراسته سیروس پرهام، مجموعه اندیشه های عصر نو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- (1376)، درس این قرن، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات طرح نو.
- (1378) الف، " اندیشه ای درباره تنوری و کارکرد حکومت مردم سالاری"، بر گردان کورش زعیم، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره 141-142
- (1378) ب، برخورد فرهنگها، گزیده و نوشته و ترجمه عزت الله فولادوند، فلسفه و جامعه و سیاست، تهران، نشر ماهی، چاپ اول، صص. 163-172.
- (1380) الف، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: شرکت انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- (1380) ب، جست وجوی همچنان باقی، زندگی نامه فکری خودنوشت، ترجمه سیامک عاقلی، با گفتاری در معرفی آرای نظری و سیاسی پوپر، تهران: نشر گفتار.
- (1383)، سرچشمه های دانایی و نادانی، ترجمه عباس باقری، تهران، نشر نی، چاپ اول.
- (1384)، اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات طرح نو.
- (1387)، زندگی سراسر حل مسئله است، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم.
- تیندر، گلن (1374)، تفکر سیاسی، ترجمه محمود صدیقی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول.
- گادامر، گنورگ (1387)، آغاز فلسفه، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات هرمیس، چاپ سوم.
- مگی، برایان (1359)، پوپر، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، انتشارات خوارزمی.
- منوچهری، عباس و دیگران (1387)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت.
- هالینگ، دیل (1385)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه عبد الحسین آذرنگ، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ ششم.